

نقش دانشمندان طبرستانی و محیط علمی آن در انتقال دانش عصر ساسانی به تمدن اسلامی

مصطفی معلمی*
احمد مهربان نژاد**

چکیده

غالباً در مباحث تاریخ فرهنگ و تمدن ملل مسلمان از نقش تمدن‌های پیش از اسلام در شکل‌گیری تمدن مسلمین و یا مراکز علمی موثر در انتقال موارث علمی گذشته به عالم اسلام سخن به میان می‌آید. تمدن ایرانی، یونانی، هندی و مصری مهم‌ترین آنهاست. در یادکرد از مراکز علمی ایران در اواخر دوران ساسانیان نیز به شهر جندی‌شاپور و یا خراسان، به‌ویژه نیشاپور و مرو، شاهجان و برخی دانشمندان برآمده از این نواحی و یا مهاجر به آن، اشاره می‌شود. مسئله‌ای که در این مقاله بدان توجه شده آن است که دانشمندان طبرستان و فضای علمی - فرهنگی آن‌چه نقشی در انتقال دانش عصر ساسانی به تمدن اسلامی داشتند؟ به نظر می‌رسد و فرض بر این است که طبرستان در سده‌های نخستین هجری، مرکزی فعال در امور علمی در حوزه‌های مختلف از جمله طب، نجوم و ریاضیات و حتی ادبیات پاری بوده است. در این پژوهش با استفاده از منابع متنوع و گزارش‌ها و مستندات تاریخی، به نمونه‌هایی از دانشمندان این ناحیه اشاره و سپس تبیین و تحلیلی از چگونگی رشد علمی آنان ارائه خواهد شد. آنگاه با اشاره به شواهد تاثیرگذاری علمی آنان بر محیط جدید علمی جهان اسلام، این مقاله درصدد برخواهد آمد تا نقش طبرستان در انتقال دانش عصر ساسانی به دوره اسلامی را پی‌گیری نموده و نشان دهد.

واژگان کلیدی

دانش عصر ساسانی، طبرستان، تمدن اسلامی، بزیست بن پیروزان، یحیی بن (ابی) منصور، عمر بن فرخان، محمد بن عمر بن فرخان، علی بن ربن طبری.

moallemee@gmail.com

*. استادیار گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی مازندران.

**مدرس مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری، کارشناسی ارشد تاریخ عمومی جهان.

mehrban_ahad@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۵

مقدمه

برای اثبات وجود یک صنعت و یا حرفه و یا سبک هنری در نقطه‌ای از عالم، گاهی به آثار اندک فیزیکی که از آن نقطه به دست آمده استناد می‌شود. اگر سکه‌های سیمین و یا جامی زرین و یا ریتونی با نقوشی برجسته و یا کاسه‌ای خرده شده و نیز تندیس از سنگ لاجورد به دست باستان‌شناس برسد، صفحاتی چند از داده‌های ذی‌قیمت از این اشیاء تهیه و به علاقه‌مندان تاریخ و یا هر آنکه به این داده‌ها نیازمند باشد، ارائه می‌کند. برای اثبات وجود مراکز علمی فرهنگی و جریان‌های علمی نیز از راه‌های مشابه مدد گرفته می‌شود. برآمدن دانشمندی از نقطه‌ای و تألیف آثار در آن ناحیه، نشان‌دهنده زمینه‌های رشد، تعلیم و تعلم در آن ناحیه خواهد بود. اگر شمار دانشمندان و آثار تألیفی و تصنیفی آنان در ناحیه‌ای فزونی یابد، آنگاه نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت و به وجود یک نظام آموزشی پویا در آن سرزمین اذعان نکرد.

ناحیه طبرستان از معدود مراکز علمی فعال در سده‌های نخست هجری بوده است. شاید چنین عنوانی (مرکز علمی) برای این مقطع تاریخی، آن هم در طبرستان از نظر بسیاری غریب و دور از ذهن بنماید، چراکه عموماً پذیرفته‌ایم هنگامی که سخن از دانش دوران ساسانی به میان می‌آید، در ذهن خود منتظر شنیدن نام دانشگاه پزشکی گندی‌شاهپور واقع در خوزستان باشیم.^۱ آنگاه که دو سده نخست هجری مدنظر است و بحث انتقال دانش‌های ایرانی پیش از اسلام به جهان اسلامی مطرح می‌گردد؛ قطعاً و به حق، نظرها متوجه خراسان نیز خواهد بود.^۲ اما اگر نگاهی ژرف‌تر به داده‌های تاریخی برجای مانده درباره شخصیت‌های طبرستانی افکنده شود، آنگاه می‌توان با اتکا به این نگاه تازه، به پرسش‌ها و ابهامات مطروح شده در زمینه فعالیت‌های علمی در ایران باستان تا حدودی پاسخ گفت. پرسش‌هایی همچون اینکه آیا دانش روزگار ساسانی تنها منحصر به مراکز علمی محدودی چون گندی‌شاهپور بوده است؟ و آیا با توجه به اینکه سرشناس‌ترین دانشمندان گندی‌شاهپور عموماً از خاندان‌های سریانی - مسیحی بوده‌اند؛^۳ این شائبه مطرح نمی‌شود که اصولاً

۱. درباره جندی‌شاهپور ر.ک: برون، طب اسلامی، ص ۵۷ - ۵۳؛ صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۹۹ به بعد؛ ممتحن، سرگذشت جندی‌شاهپور؛ راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۷۲۵ به بعد؛ محمدی مالیری، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی، فصل هشتم، ص ۲۵۴ - ۲۲۹؛ عزیزی، مقاله «پیشینه مدرسه گندی‌شاهپور، مهم‌ترین مرکز پزشکی در دوره باستان»، مجله طب و تزکیه، دوره ۱۹، شماره ۳، ص ۳۰ - ۲۳؛ عیسی‌بک، تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام، ص ۵۸ - ۵۵؛ نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران، ص ۱۰۰ - ۴۸.
۲. غنیمه، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۱۷ - ۱۶؛ یارشاطر، حضور ایران در جهان اسلام، ص ۱۳۵.
۳. به نقش علوم یونانی در ساخت تمدن مسلمانان بسیار پرداخته شده است. (ر.ک: حلبی، تاریخ تمدن اسلام، ص ۵۹؛ تقی‌زاده، تاریخ علوم در اسلام، ص ۹۲ - ۶۱؛ اولبری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ص ۱۴۱ - ۳۱؛ ولایتی، فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۳۳ - ۲۹.

دانش در محافل زردشتی و ایرانی جایگاه چندانی نداشته است؟^۱

از سوی دیگر با نگرش به اینکه پاره‌ای از داده‌های علمی که توسط حکمای خراسان و ایران به عالم اسلام عرضه شده بود^۲ در نزد یونانی‌ها سابقه نداشته؛ هم‌چنان پرسش اصلی این است که این دانسته‌ها مبدئی ایرانی داشته و یا از طریق محافل هندی - بودایی به ایران انتقال داده شده است؟ و یا از طریق خراسانیان به دنیای اسلام راه یافته است؟

به نظر می‌رسد توجه به ناحیه طبرستان و دانشمندی که از آن دیار برخاسته‌اند می‌تواند به برخی از پرسش‌های مطروح شده پاسخی درخور ارائه کند. با نگاه به برخی از شخصیت‌های علمی و آثار آنان، می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که طبرستان طی اواخر دوره ساسانی و پس از آن؛ محلی برای علم و دانش بوده و محافل علمی آن نماینده جریان علمی روزگار ساسانی محسوب و در انتقال این دانسته‌ها به جهان اسلام اثرگذار بوده‌اند.^۳

از طریق نوشته‌های بازمانده دوران اسلامی، با نام شماری از افراد و شخصیت‌هایی که در عرصه دانش، در زمره پیشگامان علمی در جهان اسلام بوده‌اند آشنایی داریم که از این میان، تنی چند از دیگران برجسته‌تر بوده و آگاهی‌های بیشتری از آنان در دست است. بزیست بن پیروزان و فرزندان و نوه‌هایش، عمر بن فرخان و فرزندش و علی بن ربن طبری و خاندان او.

در آغاز بحث لازم است شرحی از احوالات این شخصیت‌ها ارائه گردد تا از این راه اهمیت علمی آنان و نیز وابستگی ریشه‌دار آنان به طبرستان روشن گردد. پس از این مرحله به تحلیل داده‌ها پرداخته خواهد شد. در مرحله یادشده مستندات و شواهد و مؤیدات لازم در اثبات فرضیه به‌خوبی برجسته شده، تا میزان توان آن در راست‌آزمایی فرضیه مورد نظر روشن شود.

۱. چنان‌که نالینو بسیار تلاش کرده تا این مطلب را در تحقیقاتش اثبات کند و برای دانش ایرانیان منشائی هندی بسازد. او به این بسنده نکرد و در گام بعدی دانش ایرانی و علم هندی را در برابر علم یونانی چون کودکی در برابر معلم معرفی کرده است! (نالینو، *علم‌الفلك*، ص ۱۸۶، ۲۱۰ و ۲۱۵ - ۲۱۴) ادوارد براون نیز در خطابه‌های خویش درباره تاریخ طب اسلامی که در انجمن سلطنتی بریتانیا ایراد کرده بود، تلاش کرد تا از ارج و جایگاه اطبای ایرانی در برابر یونانیان بکاهد و آنان را ناقلان میراث یونان باستان نشان دهد. نجم‌آبادی نیز در تاریخ طب در ایران آورده است: «باید دانست گرچه تعلیم طب در دانشکده پزشکی جندی‌شاپور عموماً توسط پزشکان یونانی و سریانی انجام گرفته است، اما ایرانیان علاوه بر آنکه بی‌دخالیت نبودند (چنان‌که عده زیادی از اطبا این مرکز بزرگ طبی ایرانی بودند) در داروشناسی بسیار دخالت داشتند». (نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، ص ۷۴)

۲. نالینو، *علم‌الفلك*، ص ۱۴۷ - ۱۴۶ و ۲۱۳؛ نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، ص ۹۰ - ۸۱.

۳. تعجب‌انگیز است که نالینو به احوال منجمان و صاحبان زیج اهل طبرستان چنان‌که باید نپرداخته است! به‌نظر می‌رسد دانشمندان طبری و آثار علمی آنان سست‌کننده پایه‌های نظریات وی بوده‌اند. از این رو وی بهتر آن دیده که به این دانشمندان و آثارشان نپردازد تا به‌آسانی دانش ایرانی را مقلد جا زند! علی عبدالله‌الدفاع نویسنده عرب نیز در کتاب *رواد علم‌الفلك فی الحضارة العربیة والاسلامیة* از هیچ‌یک از شخصیت‌هایی که در این پژوهش مطرح خواهند شد نام نبرده است.

بزیت پور پیروزان یا یحیی بن ابی منصور

ابن اسفندیار هنگام برشماری حکمای طبرستان؛ نام بزیت را در شمار منجمان طبرستان یاد کرده و می نویسد: «بزیت بن فیروزان، که مأمون نام او معرب فرمود، یحیی بن منصور خواندند، زیج مأمونی او پدید کرد»^۱.

با مطالعه کتب انساب و رجال، در آغاز به هیچ کس با این نام بر نمی خوریم؛^۲ لیکن بازبینی بیشتر منابع از راه مقابله و کنار هم نهادن آگاهی های ارائه شده، می تواند راه گشا باشد. از آنجا که دولت حاکم، عربی بوده و زبان رسمی دینی نیز به عربی، از این رو نام های ایرانی اندکاندک فراموش شده و حتی گاهی یادآوری آن اتهام شعوبی گری را زنده می کرد. در چنین وضعیتی هیچ منبعی از بزیت نام نبرده است. اما متون نوشته شده در زمینه انساب و تاریخ، از شخصی با نام یحیی بن ابی منصور، در زمره ستاره شناسان عهد مأمون یاد می کنند.^۳ بدین ترتیب شاید بتوان تصور نمود که یحیی بن منصور که ابن اسفندیار از او نام برده، همان یحیی بن ابی منصور باشد. احتمال دیگری که این پندار را تقویت می کند سخن ابن اسفندیار مبنی بر معرب شدن نام بزیت بن پیروزان از سوی مأمون بوده است.^۴

کارل بروکلیمان نیز با پذیرش گزارش ابن اسفندیار «ابی» را در نام وی افزون شده تصور نموده است.^۵ البته این احتمال نیز می رود که برای بزرگداشت پیروزان به کنیه از او یاد کرده باشند؛ چنان که رسم عرب چنین بوده است. اگر بر همه اینها، خبر نژاد ایرانی و زردشتی (مجوس)^۶ بودن وی را بیافزاییم؛ شکی نخواهد ماند که این دو نام را باید مربوط به یک تن دانست. درنگی در نام تازی وی نشان خواهد داد که این نام گذاری، چیزی جز برگردان نام پارسی به تازی نبوده است.

به هر روی، پیروزان - پدر بزیت - به عنوان منجم وارد دستگاه منصور عباسی شده^۷ و این رویداد را نباید امری تصادفی دانست؛ چراکه در زمان همین خلیفه بود که سرانجام، سپاهیان عباسی توانستند

۱. ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. گویا همین امر موجب شده تا مرحوم محمدی ملایری به ارتباط میان بزیت بن پیروزان و آل منجم پی نبرد و با آنکه اخبار مفیدی درباره آل منجم گرد آورد، ولی به این نکته که منجم این خاندان همان بزیت بن پیروزان بوده راه پیدا نکرده است. (محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۵، ص ۱۰۵)

۳. سمعانی، *الانساب*، ج ۵، ص ۳۹۰؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر و الأعلام*، ج ۲۱، ص ۳۱۷.

۴. ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، ص ۲۰۷.

۵. بروکلیمان، *تاریخ الادب العربی*، ج ۲، جزء ۴، ص ۲۰۲؛ تیمور پاشا نیز در معرفی وی «یحیی بن منصور» آورده است. (تیمور پاشا، *أعلام المهندسين فی الاسلام*، ص ۲۰)

۶. ذهبی، *تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر و الأعلام*، ج ۲۱، ص ۳۱۷.

۷. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۴، ص ۳۱۸، تنوخی: *نشوارالمحاضرة*، ج ۱، ص ۵؛ سمعانی، *الانساب*، ج ۵، ص ۳۹۰.

پس از نبردهای طولانی بر طبرستان دست یابند.^۱ اکنون می‌توان قائل شد که با توجه به طبقاتی بودن جامعه ایرانی روزگار ساسانی و به تبع آن گاوبارگان؛^۲ پیروزان را باید از طبقه دبیران - که منجمان نیز جزئی از آن بودند - به‌شمار آورد.^۳ زیرا علم‌آموزی و فراگیری دانش از امتیازات طبقات بالای اجتماع بود و مردمان عادی از آن بهره‌ای نداشتند.^۴ لذا دور از ذهن نیست، اگر گمان کنیم که پیروزان پیش از ورود به بغداد، در خدمت اسپهبد خورشید - واپسین فرد از گاوبارگان - بوده، و این خاندان نیز طی نسل‌های متمادی این سمت را دارا بوده باشند. گزارشی، دیرینگی خاندان بزیست را حتی تا به روزگار اردشیر بابکان می‌رساند؛^۵ هرچند نمی‌توان به‌طور قطع، درباره درستی یا نادرستی آن داوری نمود. ابن‌ندیم نیز درباره نسب ابومنصور نوشته است: «أبان حسیس^۶ بن ورید بن کاد بن مَهَابَنْدَاد^۷ حساس بن فروخ داد بن استاد بن مهر حسیس^۸ بن یزدجرد.»^۹ البته ناگفته نماند که علی بن بزیست که در ادامه به او اشاره خواهد شد، بنا به گزارش یاقوت حموی، خود را نزد متوکل عباسی از دهقانان برشمرده است.^{۱۰}

بزیست در آغاز بر کیش زردشتی بود^{۱۱} و چندی در دستگاه فضل بن سهل مشغول به کار گردید.^{۱۲}

۱. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۶، ص ۱۵۱.
۲. گاوبارگان خاندانی حکومتگر در گیلان در عصر ساسانی که نسب به گیل و گاوباره می‌رسانند.
۳. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۵۱ - ۱۵۰.
۴. مینویی، *تصحیح‌نامه تنسر*، ص ۱۴. «... و شاهنشاه فرمود: از مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش، و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان است و ...» در شاهنامه نیز طی نقل داستان کفشگر و درخواست او از انوشیروان، برای اهداء مال درعوض تحصیل فرزندش، به این ممانعت اشاره رفته است. (فردوسی، *شاهنامه*، ص ۱۱۴۹)
۵. ابن‌عساکر به نقل از معجم مرزبانی - نویسنده *معجم الشعراء* - درخصوص یحیی و خاندان وی آورده: «ابوالحسن علی بن یحیی بن ابی منصور المنجم و نسبه یتصل فی الفرس الی ابر سام البزرج فرمذار وکان وزیر اُزدشیر و صاحب امره»، (ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۴۳، ص ۲۷۴) دینوری نیز از ابرسام با عنوان وزیر اردشیر بابکان یاد کرده است. (دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۴۳ به بعد) کریستن سن، ابرسام را وُزُرگ (بزرگ) فرمدار زمان اردشیر می‌داند. (کریستن سن، *تاریخ ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۷۲؛ طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۱، ص ۴۷۷؛ مؤلف ناشناس، *نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب*، ص ۱۸۳؛ پیرامون شخصیت ابرسام بن‌گرید به: مقدمه مجتبی مینویی بر *نامه تنسر*)
۶. أبان گُشنسب.
۷. مهر بنداد.
۸. مهر گشنسب.
۹. ابن‌ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۱۶۰.
۱۰. حموی بغدادی، *معجم الادباء*، ج ۴، ص ۳۷۳.
۱۱. سمعانی، *الانساب*، ج ۵، ص ۳۹۰؛ ابن‌خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۷۹.
۱۲. فضل بن سهل تا پیش از به‌خدمت درآمدن مأمون مجوسی و از طبقه حاکمان محلی بوده و سابقه حضور در طبرستان را داشته است. از این‌رو او با دبیران، کاتبان و طبقات بالادستی طبرستان، القتی داشته است. (خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۲، ص ۳۳۶؛ ابن‌اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، ج ۱، ص ۱۸۱)

چنان‌که فضل بن سهل نیز تا سال ۱۹۰ هجری مجوسی بود و در دوازده سال آخر عمرش مسلمان شد.^۱ بنابر گزارشی فضل بن سهل در احکام نجوم به رای بزیست عمل می‌کرده است.^۲ بروکلیمان، بزیست را شاگرد فضل دانسته است^۳ و این اشتباه، از آنجا رخ داده که ابن‌ندیم در معرفی بزیست نوشته است: «وَكَانَ أَوْلَىٰ مُتَّصِلًا بِالْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ يَعْمَلُ بِرَأْيِهِ فِي أَحْكَامِ النُّجُومِ.»^۴ بروکلیمان در فهم این عبارت مرتکب خطا شد؛ چراکه ضمیر در «يعمل» را به بزیست برگردانده است. با این کار او چنین فهمیده که بزیست تحت تعلیم فضل قرار داشته، ولی ماجرا کاملاً برخلاف دریافت بروکلیمان است. چراکه ضمیر به فضل برمی‌گردد، و دلیل آن هم این نکته است که فضل سیاست‌مدار و نیازمند به احکام نجوم بوده است. بزیست منصبی نداشته تا نیازمند رأی دیگران باشد. افزون بر این عادت سیاست‌مداران، بر استفاده از منجمان در استخراج احکام نجوم، امری روشن است.

هنگامی‌که فضل در سال ۲۰۲ ق کشته شد، بزیست به مأمون پیوست^۵ و به دست او اسلام آورد و از هم‌نشینان خاص خلیفه شد.^۶ در مناسبات سیاسی نیز این نفوذ و نزدیکی به شخص خلیفه بی‌تأثیر نبود. گزارش‌ها بیانگر آن است که مازیار، هنگامی‌که از بند شهریار بن شروین گریخته بود، با یاری بزیست توانست خود را به درگاه مأمون رسانده و به سریر حکومتش در طبرستان بازگردد.^۷ از او به‌عنوان مربی مازیار هم یاد شده است^۸ که شاید اشاره‌ای به اسلام‌پذیری مازیار باشد، و بی‌گمان تشویقات بزیست در این امر بی‌تأثیر نبوده است. بزیست در ماجرای سرکشی مازیار نسبت به خلیفه نیز نقش میانجی را ایفا کرده و برای تحقیق احوال مازیار به طبرستان گسیل شد.^۹ این امر نشانه حضور بزیست در عرصه سیاست و نیز تداوم ارتباط وی با سرزمین مادری است.

بزیست را در زمره نخستین منجمان بزرگ دستگاه عباسیان یاد نموده‌اند^{۱۰} که افزون بر

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۵۰۹.

۲. ابن‌ندیم بغدادی، الفهرست، ص ۱۶۰؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲۷، ص ۱۱۷.

۳. بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ج ۲، جزء ۴، ص ۲۰۲.

۴. ابن‌ندیم بغدادی، الفهرست، ص ۱۶۰. ابن خلکان نیز به‌درستی ضمیر را به فضل برگردانده است. (وکان الفضل

يعمل برأيه في أحكام النجوم)، ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۷۹.

۵. زرکلی، الأعلام، ج ۸، ص ۱۵۷. جهشیاری گوید که کارهای خراسان، طبرستان، گرگان، ری و توابع آن، ازسوی هارون الرشید به مأمون واگذار شد، و فضل بن سهل مأمور تمشیت آنها بود. جهشیاری، الوزراء و الکتاب، ص ۳۳۹.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام، ج ۲۱، ص ۳۱۸.

۷. ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۰۷.

۸. همان، ص ۲۰۹.

۹. همان.

۱۰. ابن‌عبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۳۷ - ۱۳۶.

فعالیت‌های علمی، به پرورش شاگردانی چند نیز اهتمام ورزیده است.^۱ پسران موسی بن شاکر که هریک جایگاهی رفیع در تاریخ علوم نزد مسلمانان دارند، از خردسالی تحت تعلیم بزیست بن پیروزان قرار داشته‌اند.^۲ در سال ۲۱۵ ق هنگامی که مأمون عزم ساختن رصدخانه‌ای را نمود، وی را به سرپرستی گروهی از منجمان و ریاضی‌دانان گماشت و آنان اقدام به ساخت رصدخانه و اصلاح آلات نجومی در شَماَسیه بغداد و کوه قاسیون دمشق کردند و زمانی که در سال ۲۱۸ هجری مأمون درگذشت، این گروه کماکان به کار خود مشغول بوده است.^۳ ابن ابی‌الرجال شیبانی از منجمان معروف (م. ۴۵۴ ق) در کتاب معروفش *البارع فی علم النجوم* او را از ماهرترین منجمان عراق برشمرده^۴ و ابن‌العبری از او به «رجل فاضل، کبیر القدر» تعبیر کرده است.^۵

نویسنده *فرج‌المهموم* با اتکا به سخن تنوخی، او را از نامداران دانش نجوم دانسته است.^۶ در کتب دیگر نیز، وی را در شمار کسانی یاد کرده‌اند که صاحب زیج^۷ بودند.^۸ حاجی خلیفه او را «کبیر المنجمین فی عصره» خوانده است.^۹ از دیگر نگاشته‌های وی باید به «مقاله فی عمل ارتفاع سُدُس

۱. همان، ص ۱۵۲.
۲. ابن‌القفطی، *تاریخ الحکماء*، ص ۴۴۱. برای مطالعه درباره بنوموسی نک: هونکه، *فرهنگ اسلام در اروپا*، ج ۱، از ص ۱۵۶ به بعد؛ صباغ، *زندگی‌نامه علمی دانشمندان اسلامی*، مقاله بنوموسی، ترجمه احمد بیرشک، ص ۲۹۶ - ۲۹۱. مشابه چنین امری را می‌توان در زندگی ابوعبدالله ناتلی و شاگردش حسین بن عبدالله بن سینا دید. با آنکه منابع، به عظمت و بزرگی ناتلی گواهی می‌دهند، ولی پورسینا در شرح زندگی علمی خویش تلاش کرد تا از قدر او بکاهد. (بی‌هی، *تمه صوان الحکمة*، ص ۲۲؛ ابن‌القفطی، *تاریخ الحکماء*، ص ۴۱۳ - ۴۱۴)
۳. ابن‌عبری، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۱۳۷؛ زرکلی، *الأعلام*، ج ۸، ص ۱۵۷.
۴. ابن ابی‌الرجال شیبانی، *البارع فی علم النجوم*، برگه ۱۰۷، روی الف. ابوالحسن علی بن ابی‌الرجال (۴۵۴ - ۴۰۶ ق) ریاضی‌دان و منجم‌زاده فارس و مقیم در قیروان بود. او به سبب همین کتاب شهرت یافت. کتاب یادشده به سال ۱۴۸۵ میلادی در بندقیه (و نیز) به زبان لاتین به چاپ رسید. (زرکلی، *الأعلام*، ج ۴، ص ۲۸۸؛ کحاله، *معجم المؤلفین*، ج ۷، ص ۹۲)
۵. ابن‌عبری، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۱۳۷.
۶. ابن‌طاووس، *فرج‌المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، ص ۲۰۱.
۷. زیج یا زیگ واژه‌ای پارسی است. باید یادآور شد که به روزگار ساسانی رصد کردن حرکات ستارگان معمول بود، و این رصدها را در جدول‌هایی، ثبت می‌کردند که بر مبنای آن، به استخراج احکام نجومی می‌پرداختند. از جمله معروف‌ترین زیج‌ها، «زیج شهریار یا زیج شتریار» بوده است. (بنگرید: صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، ص ۱۰۴؛ راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۱، ص ۷۳۱) از آنجا که ثبت حرکات ستارگان به رصدکردن آنان نیازمند بود، می‌توان حدس زد که در ایران زمان ساسانیان وجود رصدخانه امری بدیهی بوده است.
۸. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۱۸۰؛ ابن‌الندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۳۸۴. کارل بروکلمان، *زیج‌المجرب یا الممتحن* را ذکر کرده است و زرکلی نیز، زیج ممتحن را. و زرکلی گوید این کتاب در دو نسخه اولیه و ثانویه نوشته شده بود. (بروکلمان، *تاریخ الادب العربی*، ج ۲، جزء ۴، ص ۲۰۲؛ زرکلی، *الأعلام*، ج ۸، ص ۱۵۷)
۹. حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ج ۱، ص ۹۰۵.

ساعة لعرض مدينة السلام»^۱ یاد کرد. نکته مهم درباره زندگی علمی بزیت بن پیروزان آن است که او و پدرش تمام سرمایه علمی خویش را از طبرستان به عراق آوردند. منابع و مآخذ تاریخی و غیر آن درباره کسب دانش و یا شاگردی آنان نزد دیگر دانشمندان در عراق هیچ سخن به میان نیاورده‌اند. صاحب *تمة صوان الحکمة* درباره بزیت نوشته است: «او مسئول رصد، در روزگار مأمون و متخصص در علوم هندسه بود.» بیهقی جملات حکمت‌آمیزی نیز از بزیت نقل کرده که بسیار مغتنم است.^۲

مرگ او در سال ۲۳۰ ق / ۸۴۵ م. در شهر طرسوس رخ داده است؛ چراکه به همراه مأمون آنجا رفته بود. وی را در شهر حلب در مقابر قریش، به خاک سپردند. از گزارش ابن ندیم چنین برمی‌آید که تا روزگار وی (حدوداً یکصد سال بعد) هنوز نام بزیت بر روی قبرش باقی بود^۳ که همین امر به جایگاه برجسته او گواهی می‌دهد.

خاندان بزیت بن پیروزان نزد نویسندگان مسلمان به «آل منجم» معروفند.^۴ مرحوم محمدی ملایری در کتاب *ارجمند خویش*، بابتی را برای خاندان منجم گشوده است. وی امید داشت که در آینده کار معرفی این خاندان جدی‌تر پی‌گیری شود.^۵ فضل تقدم در این کار به‌حق متعلق به ایشان است. هرچند اعضای این خاندان در بغداد زاده شده و در دستگاه عباسیان و در خدمت خلفا بوده‌اند، ولی هیچ‌گاه گرایش‌های ایرانی خود را از دست نداده بودند. این مسئله تا اندازه‌ای بود که برخی به‌علت مدح اعضای این خاندان به شعوبی‌گری متهم شدند.^۶ صاحب بن عباد در تجلیل از خاندان بزیت ابیاتی دارد که در آن اشاره کرده به «سبب ستایش و بازگویی فضائل این خاندان، به عصبیت متهم شده‌ام».^۷ یاقوت حموی ذیل مدخل کرکین از علی بن یحیی منجم (علی بن بزیت) که پس از این، از او سخن خواهیم گفت، شعری آورده که به‌روشنی ذلستگی وی، به ائین‌های ایرانی را

۱. ابن القفطی، *تاریخ الحکماء*، ص ۳۵۸؛ زرکلی، *الأعلام*، ج ۸، ص ۱۵۷.

۲. بیهقی، *تمة صوان الحکمة*، ص ۱۵. عباراتی که بیهقی به بزیت منسوب داشته چنین است: «إذا غلبت القوة الغضبية والشهوانية العقل لا يرى المرء الصحة إلا صحة جسده ولا العلم إلا ما استطال به ولا الأمن إلا في قهر الناس ولا الغنى إلا مكسبة المال وكل ذلك مخالف للقصد مقرب من الهلاك».

۳. ابن ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۱۶۰.

۴. همان.

۵. محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۵، ص ۱۰۵.

۶. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۳، ص ۳۷۵.

۷. صاحب بن عباد، *دیوان*، ص ۲۰۷.

لینی المنجم فطنةً لهيبه و محاسن عجيمةً عربيه
ما زلت أمدهم وأنشر فضلهم حتى اهتمت بشدة العصبية

نشان می‌دهد.^۱ مثال روشن‌تر دیگر درباره گرایش‌های ایرانی این خاندان، توصیه علی بن بزیت به متوکل عباسی در بزرگداشت هُرْمَزْد روز (نوروز) است.^۲ بیرونی نیز در *آثار الباقیة* شعری از او آورده که نشان از دل‌بستگی شدید علی بن بزیت به نوروز ایرانی دارد.^۳

علی بن یحیی (بزیت) از نامدارترین افراد دودمان بزیت بوده که طبری ضمن نقل خبری، به ثروت او اشاره می‌کند.^۴ ابو هیفان عبدی، عبدالله بن احمد، از شاعران نامدار، درباره علی بن بزیت سروده است:^۵

لِرَبِيعِ الزَّمَانِ فِي الْحَوْلِ وَقْتُ وَأَبْنِ يَحْيَى فِي كُلِّ وَقْتٍ رَبِيعٌ
رَجُلٌ عِنْدَهُ الْمَكَارِمُ سُوقٌ يَشْتَرِي دَهْرَهُ وَنَحْنُ نَبِيعُ

یزید بن محمد مهلبی که به قول مسعودی از شیعیان آل ابی‌طالب بوده،^۶ نسبت به علی بن بزیت، نظر خوبی نداشت؛ ولی پس از مشاهده فضل و دانش وی، تغییر رای داد و گفت: «همچنان در نگاهم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد، تا آنکه چون کوهی درآمد و زشتی‌های چهره او به زیبایی گرایید، پس به‌خاطر آنچه گذشت گفتیم در تو هزار ویژگی است: پزشک، خنده‌آور، ادیب، هم‌نشین، دارای مهارت طب‌خان، زبردستی آوازخوانان و اندیشه ستاره‌شناسان و زیرکی شعرا هستی، هر آنچه پادشاهان بدان نیاز دارند تو آن را دارا می‌باشی!»^۷

نقش علی بن بزیت در تثبیت نوروز ایرانی

تثبیت نوروز باستانی ایرانیان از مباحث گاه‌شماری اسلامی است، که در دوران حکومت دو خلیفه عباسی، یعنی متوکل و معتضد رخ داده است. در اینجا به جزئیات و چگونگی اعمال کیسه، در تقویم ایرانیان و توقف آن در دو سده نخست هجری پرداخته نخواهد شد؛^۸ اما ذکر این نکته ضروریست که

۱. حموی بغدادی، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۵۵۴. شعر

لیت شعري مهرجت یا دهقان

لم ازل اعمال الزجاجة حتى

وقديما ما مهرج الفتيان

كان مني ما يعمل السكران

۲. همو، *معجم الادباء*، ج ۴، ص ۳۷۳.

۳. بیرونی، *آثار الباقیة*، ص ۳۵.

۴. طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۹، ص ۲۱۴.

۵. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، ص ۱۹۱.

۶. همان، ص ۵۲.

۷. حموی بغدادی، *معجم الادباء*، ج ۴، ص ۳۷۴.

۸. برای جزئیات بیشتر ر.ک: نبئی، *تقویم و تقویم‌نگاری در تاریخ*، فصل پنجم، ص ۱۳۷ - ۱۱۳ و ۱۷۳ - ۱۵۳.

هم متوکل عباسی و هم معتضد، از علی بن بزیه و یحیی بن علی بن بزیه مشورت گرفته‌اند. ابوالحسین عبیدالله بن احمد ابن ابی‌طاهر طیفور، ابوبکر صولی، طبری، مسعودی، حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی از جمله کسانی‌اند که به اصلاح دو خلیفه عباسی در تقویم ایرانیان اشاره کرده و به آن پرداخته‌اند. گرچه این امر به‌نام خلفا تمام شد، ولی مشاور و راهنمای هر دو خلیفه، از خاندان بزیه بوده‌اند. بیرونی به نقل از دو نفر، یعنی ابوبکر صولی در *الاوراق* و حمزه اصفهانی در رساله *الاشعار السائرة فی النبروز* و المهرجان، ماجرای اصلاح تقویم را آورده؛ ولی به نقش علی بن یحیی در تصمیم متوکل و نقش یحیی بن علی بن یحیی در تصمیم معتضد اشاره نکرده است؛ بلکه آورده است که متوکل، موبدی را احضار کرد تا رسوم ایرانیان در افتتاح خراج را جویا شود. موبد نیز با بیان زمان و چگونگی اخذ خراج نزد ایرانیان، و اشاره به اختلال در محاسبه روزهای کیسه - که پس از فتح اسلامی رخ داده بود - راه برون‌رفت از مشکل زمان آغاز خراج‌گیری را پیشنهاد داده است. بیشتر منابع بعدی نیز همین نقل‌ها را منعکس ساخته‌اند. اما با پیدا نمودن گزارشی از منبعی که پیش‌تر از دو منبع یادشده به رشته تحریر درآمده بود، ابعاد تازه‌ای از ماجرا روشن شده و نقش خاندان ایرانی و طبرستانی بزیه (آل منجم) در این ماجرا هرچه بیشتر آشکار شده است.

چنان‌که اشاره رفت عبیدالله بن احمد بن ابی‌طاهر «طیفور» (م. ۳۱۳ ق) نیز این ماجرا را ذکر کرده است. او کتابی به‌نام *اخبار المعتضد* نگاشته بود که ابن‌ندیم، به او و کتابش اشاره کرده است. گویا این کتاب اکنون در دست نیست، ولی پاره‌هایی از آن در منابع متأخر آمده است. همچنین *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار* نگاشته تقی‌الدین ابوالعباس مقریزی (م. ۸۴۵ ق) از آثاری است که مؤلف درباره جابه‌جایی نوروز ایرانی در دوره معتضد عباسی نوشته است: «قال أبوالحسین عبدالله بن أحمد بن ابی‌طاهر فی کتاب أخبار أمير المؤمنين المعتضد بالله أبي العباس أحمد بن ابی‌أحمد طلحة الموفق ابن المتوکل، و منه نقلت، و خرج أمر المعتضد في ذي الحجة سنة إحدى و ثمانين، و مائتين بتصيير النوروز لإحدى عشرة ليلة خلت من حزيران رافة بالرعية، و إيثارا لإرقاقها.» در ادامه همین خبر که از *اخبار المعتضد* است آمده: «و كان السبب في نقل الخراج إلى حزيران في أيام المعتضد ما حدثني به أبو أحمد يحيى بن علي بن يحيى المنجم القديم قال: كنت أحدث أمير المؤمنين المعتضد، فذكرت خبر المتوکل في تأخير النوروز، فاستحسنه، و قال لي: كيف كان ذلك؟ ...».

از نقل تمام ماجرا پرهیز نموده تنها به تفاوت‌ها و نکاتی که در نقل دیگر منابع نیامده اشاره می‌شود. در نقل منابع از پیش‌گفته چنین آمده که متوکل به شکارگاه رفت و کشتی را دید که هنوز سبز بوده، ولی در نقل عبیدالله آمده که متوکل به یکی از باغ‌هایش که در اختیار علی بن بزیه بود رفت و در آنجا با کشت سبز و محصول نارس کشاورزی مواجه شد. در گزارش عبیدالله بن احمد، آن‌که

متوکل با او گفتگو کرد و درخواست وزیرش برای آغاز خراج‌گیری را در میان نهاد، علی بن بزیه بوده است. همو بود که توضیحات لازم در فهم نحوه اعمال کیسه در تقویم ایرانیان را برای متوکل توضیح داد. اما در نقل بیرونی گفته شده که خلیفه، موبدی را احضار کرد و از وی توضیح خواست و از هم صحبت خلیفه، نامی به میان نیامده است. بنابه گزارش عبیدالله بن احمد بن ابی‌طاهر که معاصر و حتی معاصر با آل منجم بوده، آنان که محاسبات برای اعمال کیسه را در دو مقطع از حکومت متوکل و معتضد انجام داده‌اند، پدر و پسری از آل منجم بوده‌اند.

چنان که از گزارش عبیدالله به دست می‌آید، علی بن بزیه در دوره متوکل و یحیی بن علی بن بزیه در دوره معتضد، پیش‌گام در اصلاح تقویم بوده‌اند؛ و با رأی و نظر آنان نوروز معتضدی شکل گرفته است. از آنجا که ابوالحسین عبیدالله بن احمد بن ابی‌طاهر «طیفور» (م. ۳۱۳ ق) معاصر و معاصر با آل منجم^۲ بوده، خبر او درست‌تر و به صواب نزدیک‌تر است. در گزارشی که بیرونی آورده، گرچه نقش یحیی بن علی تنها با سرودن ابیاتی در تمجید از معتضد نشان داده شده است!^۳ ولی با نگرش به گزارش ابن ابی‌طاهر زوایای ماجرا به خوبی آشکار می‌شود. نمی‌دانیم چرا منابع خواسته‌اند طرف مشورت متوکل را موبدی ناشناس معرفی نمایند؟ و چرا از آوردن نام علی بن بزیه اجتناب کرده‌اند؟!

دیگر کارهای علمی علی بن بزیه

علی بن بزیه در عمارت‌سازی و مرمت ابنیه نیز تبخّر داشته و از دانش این کار آگاه بود. او در دوران خلافت منتصر، مستعین، معتز و معتضد، مسئول ساخت ابنیه خلفا و مرمت آن بوده است.^۴ بنابه گزارش یاقوت حموی، علی بن بزیه به خرج خویش، کتابخانه‌ای بزرگ در یکی از املاک خود بنا نمود که آن را *حزانة الحکمة* نامید. مشتاقان دانش از نقاط مختلف، برای استفاده از این کتابخانه به خانه علی بن بزیه مراجعه می‌کردند.^۵ افزون بر این، کتابخانه‌ای نیز برای فتح بن خاقان، وزیر متوکل عباسی بنا کرد که به *حزانة الحکمة* موسوم بود. کتاب‌های این کتابخانه را خود علی بن بزیه گرد آورده بود.^۶ علی بن بزیه به سال ۲۵۷ هجری در سامرا از دنیا رفت.

از علی چند فرزند برجای ماند که از آن میان ابوالاحمد یحیی بن علی (م. ۳۰۰ ق) بر مسلک معتزله

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

۲. همان.

۳. بیرونی، آثارالباقیه، ص ۳۶ - ۳۴.

۴. حموی بغدادی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۳۷۹.

۵. همان، ص ۳۷۱.

۶. ابن‌ندیم بغدادی، الفهرست، ص ۱۶۰.

بود^۱ و کتابی در زمینه شعر نوشت.^۲ مسعودی (م. ۳۴۶ ق) درباره ابوالحسن احمد بن یحیی بن منصور نوشته است که او اهل توحید و عدل بوده است.^۳ ابن ندیم او را از جمله اصحاب محمد بن جریر طبری ذکر کرده است.^۴ منابع به بزرگی وی و خاندان او اشاره دارند.^۵ فرزند او ابوالحسن احمد بن یحیی بن علی نیز کتابی درباره خاندان و نسب ایرانی‌شان نوشته بود.^۶ ابو عیسی احمد بن علی بن یحیی نیز کتابی به نام *سنی العالم* در علم تاریخ نگاشته بود. ابوعبدالله هارون بن علی بن بزیت (م. ۲۸۸ ق) نیز از مشهورین و ادیبان این خاندان است که کتابی به نام *البارع فی أخبار الشعراء المولدين*، به رشته تحریر درآورده بود؛ که بنابه گفته ابن خلکان این کتاب الگویی شد برای ابن عماد اصفهانی در *خریده القصر و باخزری در دمیة القصر و ثعالبی در یتیمه الدهر*.^۷ از دیگر معروفین این خاندان، ابوالحسن علی بن هارون بن علی بن یحیی بوده که این ندیم از ملاقات با او گفته، و صاحب بن عباد وی را ستوده است. از تألیفات او کتابی در خصوص نسب خاندانش بود که در به پایان رساندن آن کامیاب نبود؛ ولی کتاب‌های نوروز و مهرگان - *النوروز و المهرجان* - و همچنین *شهر رمضان* را نوشته است.^۸ ابن عساکر به نقل از مرزبانی درباره جایگاه ابن خاندان نوشته است: «ولا أعلم بیتاً اتصل فیه إلى هذه الأنواع الشریفه ما اتصل لهم وفیهم»^۹ آثار و تألیفات این خاندان نشان از تداوم سنت‌های علمی ایرانی و وطنی (طبرستان) آنان دارد. در این پژوهش افزون بر بزیت به خاندان وی نیز پرداخته شده است.

برخی اعضای این خاندان دارای گرایش‌های شیعی بوده‌اند.^{۱۰} در منابع شیعی خبری نقل شده که راوی آن فردی به نام ابومنصور *المتطیب* بوده است. در خبر مذکور ابن ابی‌العوجاء، به عظمت امام صادق علیه السلام اعتراف کرده است.^{۱۱} احتمال می‌رود این فرد همان پیروزان بوده باشد. از نخستین نشانه‌های گرایش‌های شیعی این خاندان، مطالبی است که درباره علی بن بزیت در منابع آمده

۱. همان.

۲. همان.

۳. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۴، ص ۱۹۱.

۴. ابن ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۲۹۲.

۵. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۴، ص ۲۳۳.

۶. ابن ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۱۶۱.

۷. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۷۸.

۸. ابن ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۱۶۱.

۹. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۴۳، ص ۲۷۴.

۱۰. عیاشی، *التفسیر*، ج ۲، ص ۸۴؛ جوهری، *مقتضب الاثر*، ص ۴۷، نجاشی، *الرجال*، ص ۲۱۸؛ هارونی،

تیسیر المطالب، ص ۸۶. ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۵۱۳.

۱۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۷۱.

است. چند خبر از علی بن بزیه در ارتباط با ائمه علیهم‌السلام نقل شده است.^۱ گرایش علی بن بزیه به آل ابی‌طالب چنان هویدا بود که متوکل عباسی درصدد برآمد زمینه‌ای فراهم سازد تا مروان ابن ابی‌الجَنوب، شاعر دربار عباسیان علی بن بزیه را هجو نماید. مروان با سرودن ابیاتی، سابقه مجوسیت وی را یادآور شده و پس از آن او را به رافضی بودن متهم کرده است.^۲ در منابع تصریح شده است که عبدالله بن المعتز، خلیفه مستعجل عباسی بسیار تمایل داشت تا یحیی بن علی بن بزیه را به خاطر اشعاری که در برتری آل ابی‌طالب بر عباسیان سروده بود، مجازات کند؛ ولی بخت با پور بزیه یار بود. گویند ابن‌معتز وی را به رفض متهم کرده بود.^۳

أبو‌الحسن علی بن هارون بن علی بن یحیی بن ابی‌منصور المنجم، از دیگر افراد این خاندان شعری در مدح علی علیه‌السلام سروده و یاقوت حموی آن را آورده است:

هَلْ خَصَلَةٌ مِنْ سُوْدٍ لَمْ يَكُنْ لَهَا أَبُو حَسَنِ مِنْ بَيْنِهِمْ نَاهِضاً قَدْماً.
فَمَا فَاتَهُمْ مِنْهَا بَعْدَ سَلْمٍ لَهَا وَمَا شَارَكُوهُ كَانُوا قَرْمًا قَسماً.^۴

این خاندان پیوسته گرایش‌های ایرانی‌گری و هم‌تمایلات شیعی اثنی‌عشری را در خویش متجلی ساخته و همین دو امر موجب بروز دشمنی‌هایی نسبت به ایشان شده بود. به نظر می‌رسد این دو گرایش را از طبرستان با خود به عراق آورده باشند.

عمر بن فرخان

از جمله دانشمندان سده دوم و سوم هجری است. زادروز وی دانسته نشد و تاریخ درگذشت او نیز باید پس از مرگ مأمون بوده باشد؛^۵ چراکه در زمان فوت خلیفه، اخبار واصله حکایت از آن دارند که وی هنوز در قید حیات بوده است.^۶ بروکلمان تاریخ وفات او را حدود ۲۰۰ ق / ۸۰۰ م، احتمال داده است.^۷

۱. عبّاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۸۴؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۱۶۸.

۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. تنوخی، الفرّج بعد الشدة، ج ۴، ص ۱۱۱.

۴. حموی بغدادی، معجم‌الادباء، ج ۴، ص ۳۵۰.

۵. اینکه در تاریخ ادبیات مازندران نویسنده تولد وی را ۸۵ ق. و زمان مرگش را سال ۱۱۰ یا ۱۲۰ دانسته است به هیچ وجه با شواهد تاریخی هم‌خوانی ندارد. (نوری، تاریخ ادبیات مازندران، ص ۳۹۴)

۶. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۲۰۰؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۲۴.

۷. بروکلمان، تاریخ الادب العربی، ج ۲، جزء ۴، ص ۱۹۸.

جیمز هرشل هولدن، حدود سال ۸۱۵ م را در نظر آورده است.^۱ ولی همان گونه که گفته آمد این تاریخ را باید پس از ۲۱۸ ق. دانست که سال درگذشت مأمون می باشد.

ابن صاعد، عمر بن فرخان را یکی از مترجمان و دانایان به دانش ستاره‌شناسی و احکام آن دانسته است.^۲ ابن القفطی گوید که او نخست به یحیی بن خالد پیوست و سپس در زمره خواص فضل بن سهل درآمد. همو از قول ابومشعر گفته که فضل بن سهل، عمر بن فرخان را از زادگاهش فراخواند و به مأمون معرفی نمود و ابن فرخان برای مأمون کتاب‌هایی در نجوم و فلسفه ترجمه کرد.^۳ بنا به گفته ابومعشر مترجمان زبردست در اسلام چهار نفر بوده‌اند: حنین بن اسحاق، یعقوب بن اسحاق کنندی، ثابت بن قره حرائی و عمر بن فرخان طبری.^۴

مهم‌ترین حوزه کاری عمر بن فرخان در عرصه ستاره‌شناسی و احکام نجوم بوده است. در گزارشی آمده که عمر بن فرخان یکی از محاسبانی بوده که ام‌جعفر بنت ابی‌الفضل^۵ برای سعد و نحس زمان انجام معالجاتش از او پرسش می کرده است.^۶ مسعودی نام او را در کنار بزیست بن پیروزان، در شمار صاحبان زیچ ذکر می کند.^۷ کتاب *الموالید* ابن فرخان که درباره نجوم نوشته شده بود، ظاهراً تا سده هفتم هجری در دسترس بوده؛^۸ زیرا ابن طاووس از آن یاد کرده و نوشته که به دستش رسیده است.^۹ افزون بر آن، کتابی نیز در باب علم اختیارات^{۱۰} نوشته که حاجی خلیفه به آن

1. Holden: *A History of Horoscopic Astrology*, p. 111.

۲. ابن صاعد، *التعریف بطبقات الامم*، ص ۲۲۵.

۳. ابن القفطی، *تاریخ الحکماء*، ص ۲۴۱ - ۲۴۲؛ محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۴، ص ۱۷۰؛ صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. ابن صاعد، *التعریف بطبقات الامم*، ص ۱۹۲؛ ابن ابی‌اصیبه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ص ۲۸۶.

۵. این زن همان زبیده هاشمی دختر ابوالفضل جعفر بن ابی‌جعفر منصور دوانیقی و همسر هارون الرشید بود که به سال ۲۱۶ هجری از دنیا رفت. (خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۴، ص ۴۳۴؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۵۶، ص ۲۲۶)

۶. ابن ابی‌اصیبه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ص ۱۹۲.

۷. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۱۶۹.

۸. ابن طاووس، *فرج المهموم*، ص ۲۰۴.

۹. کلبرگ، *کتابخانه ابن طاووس*، ص ۴۲۴. بنا به گفته بروکلیمان رساله‌ای در احکام مولید در رامپور موجود است.

(بروکلیمان، *تاریخ الادب العربی*، ص ۱۹۹)

۱۰. اختیارات دانشی است در حوزه علم تنجیم و در خصوص سعد و نحس بودن اوقات سخن می گوید. درنگ در باب هفتم *مرزبان‌نامه*، بهره‌گیری از منجم و میزان توجه به علم اختیارات را در سده‌های بعد می‌رساند. (وراونی، *مرزبان‌نامه*، ص ۱۸۸) همچنین در *قابوس‌نامه* به اهمیت علم نجوم در استخراج تقویم تأکید می‌شود. کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، *قابوس‌نامه*، ص ۱۷۹. علامه مجلسی نیز کتابی به همین نام (*الاختیارات*) نوشته که در آن اظهار داشته که برخی از اختیارات موافق پارسیان است. (مجلسی، *الاختیارات*، ص ۲)

اشاره می‌نماید.^۱ رساله‌ای نیز در باب آگاهی از گرانی و ارزانی بازار، از راه احکام نجوم از او برجای مانده است. علی بن ابی‌الرجال در سده پنجم هجری از این رساله مطالبی نقل کرده است.^۲ کتابی به نام *تحویل سنی العالم* نیز به دست ابن فرخان نگاشته شده بود که ابن ابی‌الرجال از این اثر نیز استفاده کرده است.^۳ ابن ندیم نگارش این کتاب را به فرزند او، محمد نسبت می‌دهد.^۴ گذشته از تألیف، ابن فرخان در عرصه ترجمه نیز فعال بود.^۵ وی در زمره کسانی است که کتاب‌هایی از پهلوی به عربی برگرداند. از جمله آنها ترجمه نسخه پهلوی کتاب *دوروتوس*^۶ بود^۷ و در ۸۱۲ م. تفسیری بر چهار مقاله بطلمیوس نوشت^۸ که به گفته ابن ندیم، بطریق ابویحیی بن بطریق آن را برای عمر ترجمه کرده بود.^۹ بنابراین اصل آن به سریانی و یا زبانی غیر از پهلوی بود. این نکته قابل توجه است که ابن فرخان سریانی و یا یونانی نمی‌دانسته،^{۱۰} در نتیجه دانش خویش را از زبان پهلوی گرد آورده بود. علی‌رغم گفته‌های از سر تعصّب نالینو، درباره دانش ایرانی، این موضوع نشان می‌دهد دانشمندان ایرانی حتی تا سطوح عالی دانش همچنان از منابع به زبان پهلوی بهره می‌بردند. وی کتابی نیز در زمینه طبیعیات (Nativities) نگاشته بود که توسط جان سویلی (یوحنای اشبیلی) به لاتین برگردانده شده بود.^{۱۱} مراجعه به کتاب ابن ابی‌الرجال شیبانی روشن می‌سازد که آراء عمر بن فرخان، هم‌سنگ والیس، بطلمیوس و دورتوس یاد شده، و مواردی از اختلاف میان دانشمندان پارس و یونان و مصر ذکر می‌شود که به خوبی نشان‌دهنده استقلال دانشمندان ایرانی و جایگاه علمی آنان است.

۱. حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ج ۱، ص ۳۴. این رساله نیز در مخطوطات اسکندریه موجود است. (بروکلمان، *تاریخ الادب العربی*، ص ۱۹۹)

۲. ابن ابی‌الرجال الشیبانی، *البارع فی علم‌النجوم*، برگه ۲۷۹، روی ب.

۳. همان، برگه ۲۷۰، روی الف.

۴. ابن ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۳۳۳.

۵. همان، ص ۳۰۵.

۶. دوروتوس Dorouthos اهل صیدا نویسنده «پنج کتاب» در علم نجوم، وی در سده یکم میلادی می‌زیست و احتمالاً در زمره دانشمندان اسکندریه قرار داشت. اصل یونانی اثر او امروز موجود نیست. امروزه برگردان عربی این اثر که توسط ابن فرخان از روی نسخه پهلوی انجام یافته، موجود می‌باشد. ابن ندیم تفسیر تمام کتاب‌های دوروتوس را به عمر بن فرخان نسبت داده است. (همان، ص ۳۲۸)

7. Ibid.

۸. همان، ص ۳۲۷. وی در ذیل «الکلام علی کتاب مجسطی» گوید که عمر بن فرخان مقاله اول این کتاب را تفسیر کرده است.

۹. همان، ص ۳۳۲.

۱۰. از آنجا که ابن ندیم نام عمر بن فرخان را در زمره ناقلان از سریانی و یا یونانی به عربی ذکر نکرده و از سویی نیز نام او را در میان مترجمان فارسی به عربی آورده، می‌توان احتمال داد که وی بر زبان سریانی و یا یونانی تسلط نداشته است. (همان، ص ۳۰۵)

11. Ibid.

به‌باور اینوسترانزف،^۱ شهرت ابن‌فرخان به‌علت نوشتن کتاب *المحاسن* بوده که از نوع متون اخلاقی - دینی زردشتی بوده است؛ کتبی که معمولاً از آنها با عنوان «شایست و نشایست»^۲ یاد شده و مضمون آنها اخلاقیات و برابر نهادن خصلت‌های پسندیده در مقابل منش‌های نکوهیده بود. این‌گونه تألیفات در عربی به‌صورت *المحاسن* و *الاضداد* یا *المحاسن* و *المساوی* خوانده می‌شدند و سرآغازی جهت رواج چنین سبک ادبی در ادبیات عرب بودند.^۳ البته نباید از نظر دور داشت که معاصرین عمر و یا حتی کسانی پیش از او، کتاب‌هایی با نام *المحاسن* نوشته‌اند و این نشان می‌دهد فضل تقدم در این زمینه با وی نبوده است.^۴ اما محتوا و مواد و نیز شکل کتاب تا چه اندازه متأثر از متون زرتشتی بوده، اطلاعی در دست نیست. ازسویی، بحث‌هایی که درباره علت ذکر نام عمر، در سلک مترجمان فارسی در کتاب ابن‌ندیم - که اینوسترانزف انجام داده و مرحوم محمدی ملایری نقل کرده به‌نظر بیپه‌وده است؛ چراکه ابن‌ندیم یک‌بار نام عمر را به‌عنوان مترجمان از پارسی به عربی ذکر کرده و نظر به زمینه خاص علمی نداشته، بلکه صرفاً ترجمه از پارسی به عربی مدنظر بوده است. در بخش مهندسان نیز نام او را ضمن معرفی کتب وی آورده است. در ذکر کتب هم، نظر به رشته‌ای خاص نداشته است. در میان آثار ابوریحان بیرونی از کتابی با نام «فی الفحص عن نوادر ابی حفص عمر بن الفرخان» یاد می‌شود که دربردارنده دیدگاه‌های نجومی و فلسفی ابن‌فرخان بوده است.^۵ بروکلیمان کتاب‌ها و رساله‌های باقی‌مانده از او را، تا سیزده مورد در مناطق مختلف جهان احصا کرده است.^۶

به باور اردشیر برزگر، ابن‌فرخان در شمار مهندسانی بود که به‌هنگام بنای شهر بغداد (۱۴۵ ق) به فرمان منصور مشغول به‌کار بوده‌اند.^۷ حال اگر تاریخ مرگ ابن‌فرخان را همان سال درگذشت مأمون (۲۱۸ ق) درنظر آوریم و بپذیریم که او به‌هنگام بنای بغداد دست‌کم ۲۰ سال داشته؛ باید قائل به این گردیم که به‌هنگام مرگ حداقل ۹۳ ساله بوده است و بر این اساس، سال تولد او حدود ۱۲۵ ق می‌باشد. اما به‌نظر می‌رسد مستند قول برزگر، سخن یعقوبی بوده که در گزارش ساخت بغداد، به نام

1. Inostrantsev.

۲. کتابی به زبان پهلوی (دارای ۳۷۰۰ واژه) درباره فرمان‌های دین زرتشتی و روا و ناروا در این دین. دوست‌خواه، *اوستا*، ج ۲، ص ۱۰۱۵.

۳. محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۴، ص ۱۷۱.

۴. ابن‌ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۱۱۷، ۲۷۶.

۵. محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۴، ص ۱۷۱.

۶. بروکلیمان، *تاریخ الادب العربی*، ج ۲، جزء ۴، ص ۱۹۹ - ۱۹۸.

۷. برزگر، *تاریخ تبرستان*، ص ۷۴۵.

مهندسانی اشاره کرده که در معماری آن مشارکت داشته‌اند که از جمله آنان طبری بوده است.^۱ یعقوبی تنها به واژه طبری بسنده کرده و دیگر هیچ نامی به دست نداده است. نالینو نیز طبری مذکور در *البلدان* را عمر بن فرخان طبری دانسته است.^۲ اما صحیح آن است که طبری یادشده را پیروزان یا همان ابومنصور منابع عربی بدانیم. چراکه تخصص در معماری و ساخت ابنیه در کارنامه خاندان پیروزان وجود داشته؛ و ازسوی دیگر حضور پیروزان در دربار منصور عباسی نیز تأیید شده است. افزون بر این اشاره رفت که فضل بن سهل وزیر مأمون، ابن فرخان را به دستگاه خلافت کشاند. بنابراین نظر محققان یادشده دور از صواب می‌باشد.

به احتمال بسیار، پدر عمر یعنی فرخان هم در دستگاه اسپهبدان حضور داشته است؛ زیرا توجه به دانش نجوم در طبرستان از دیرینگی برخوردار بود.^۳ هرچند با همه اینها، اطلاعی از نام ایرانی وی نمی‌توان به دست داد. یادآوری می‌شود که عمر بن فرخان همچون بزیست و پدرش پیروزان، دانش خویش را از طبرستان به عراق آورد.

عمر بن فرخان فرزندی به نام محمد داشت که ابن ندیم در ستایش وی از او باعنوان «احد افاضل المنجمین» یاد کرده است. در نجوم کتاب‌هایی را به رشته تحریر درآورد که ابن ندیم تعداد آنها را به دوازده رسانده است.^۴

علی بن ربن طبری

واپسین ضلع این مثلث علمی را علی بن ربن طبری^۵ شکل خواهد داد. دانشمندی که مذاقه در احوالات وی، پاسخ‌گوی بسیاری از نکات مبهم تاریخ اجتماعی طبرستان نیز خواهد بود. علی بن ربن طبری در خانواده‌ای مسیحی زاده شد و پدر و عموی وی در زمره علمای این دین بوده‌اند.^۶ نام

۱. یعقوبی، *البلدان*، ص ۲۹.

۲. نالینو، *علم الفلک*، ص، ۲۱۷، ۱۴۵.

۳. خواندمیر، *حبیب السیر*، ج ۲، ص ۴۰۲. به‌هنگام تولد گیل بن گیلان‌شاه، منجمان با مشاهده طالع فرزند در خصوص آینده وی پیشگویی می‌کنند؛ این خبر شاهدهی است از وجود طبقه منجمان در دستگاه حکام محلی. ابن‌اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، ج ۱، ص ۱۵۳. اهمیت طبقه منجم و ریاضی‌دانان در سده‌های بعدی نیز همچنان در طبرستان محرز است، تا آنجا که در *قابوس‌نامه* باب سی و چهارم به نجوم و هندسه اختصاص یافته و مولف به اهمیت دانستن نجوم، جهت استخراج تقویم از آن تأکید می‌کند. (کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، *قابوس‌نامه*، ص ۱۷۹)

۴. ابن ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۳۳۲.

۵. درباره علی بن ربن طبری بنگرید به: معلمی، مصطفی: «نگاهی نو به دانشمند تبرستان، علی بن ربن طبری»، *فصل‌نامه استاره سو*، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۹.

۶. ابن‌ربن طبری، *الدین والدولة*، ص ۱۵۴ و ۱۸۹.

مسیحی او دانسته نیست و نام اسلامی او هم در منابع با تصحیفات نگاشته شده است.^۱ وی از کودکی تحت تربیت پدر قرار گرفت و بر علومی چون طب، فلسفه، هندسه و الهیات مسیحی آگاه شد. در کتابش *فردوس الحکمة* پدرش را از فرزندان کُتاب شهر مرو خوانده است. این نکته موجب شد تا برخی خاندان او را، از مرو خراسان بدانند.^۲ اما اگر به نوشته محمد بن جریر طبری - شاگرد و معاصر علی بن ربین - توجه کنیم، درمی‌یابیم که در طبرستان نیز جایی به نام مرو وجود داشته است.^۳ این شهر و یا شهرک، به اندازه‌ای بوده که به گفته طبری، قصری برای امیر شهر داشته است.^۴ زبیر الصدیقی مصحح *فردوس الحکمة* به این نکته توجه نموده و مرو مذکور در کلام ابن‌ربین را از ولایات طبرستان دانسته است.^۵ افزون بر این او در *فردوس الحکمة* به حضور خویش در طبرستان از دوران کودکی تا کهنسالی اذعان کرده است.^۶ بنابراین خراسانی خواندن وی وجهی ندارد. علی بن ربین به زبان‌های پارسی میانه، تازی، عبری، هندی، سریانی و اندکی یونانی تسلط یافت و این را می‌توان از محتوای آثارش به‌روشنی دریافت. با توجه به آنکه دوران دانش‌اندوزی را در طبرستان گذراند؛ این خود گواهی است بر وجود ظرفیت‌های بالای آموزشی، که با وجود آن دانشمندان برجسته‌ای می‌توانستند دوران نوجوانی و جوانی خود را به کسب علم سپری نمایند. از نوشته خود ابن‌ربین برمی‌آید که او و خانواده‌اش با مسیحیان و سریانیان موصل ارتباط داشته‌اند. به نظر همین نکته موجب شده تا بروکلیمان پدر وی را «سریانی الاصل واللغة» بدانند.^۷

ابن‌ربین در بزرگسالی به دبیری مازیار رسید^۸ و تا زمان برافتادن او در این منصب باقی بود. از سخن وی در *فردوس الحکمة* برمی‌آید که از مازیار و کار برای او رضایت داشته است،^۹ اما به سال

۱. ابن‌ندیم بغدادی در: *الفهرست*، ص ۳۵۴ علی بن ربین. قزوینی در *آثار البلاد*، ص ۴۷۵ علی بن ربین طبری. یاقوت حموی بغدادی در *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۱۶ علی بن زین الطبری.
۲. نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، ص ۳۱۶؛ دفاع، *رواد علم الفلک*، ص ۲۲ (به نقل از مقاله ابن‌ربین طبری *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*)؛ عجیب آنکه بروکلیمان وی را زاده مرو دانسته، اما مستندی ارائه نکرده است. (بروکلیمان، *تاریخ‌الادب العربی*، ص ۲۶۱)
۳. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۷، ص ۲۸۷ و ۳۰۰.
۴. همان.
۵. مقدمه *فردوس الحکمة* به قلم محمد زبیر الصدیقی، ص ۸.
۶. ابن‌ربین طبری، *فردوس الحکمة*، ص ۵۱۸.
۷. بروکلیمان، *تاریخ‌الادب العربی*، ج ۷، ص ۲۸۷ و ۳۰۰.
۸. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۷، ص ۲۸۷؛ ابن‌ربین طبری، *فردوس الحکمة*، ص ۲. این منصب باید پس از امارت یافتن مازیار به ابن‌ربین واگذار شده باشد که احتمالاً سال ۲۱۱ هجری بوده است.
۹. ابن‌ربین طبری، *فردوس الحکمة*، ص ۵۱۸؛ ابن‌اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، ج ۱، ص ۹۱.

۲۲۵ هجری ناگزیر به ترک طب‌رستان شد و علی‌رغم میلش به کار کتابت در دیوان انشاء معتصم منصوب شد.^۱ وی همچنان در دستگاه خلفایی چون واثق و متوکل به کار کتابت اشتغال داشت و در زمان متوکل به دین اسلام گروید.^۲ در این زمان شصت سال از عمرش سپری شده بود. ظاهراً ابن‌ربن در حدود سال ۲۶۰ ق چشم از جهان فرو بست.^۳

گذشته از خود علی بن ربین طبری که در دو کتاب *فردوس‌الحکمة و الدین و الدولة* دانسته‌های از خود و خانواده‌اش در اختیار می‌نهد، نخستین کسی که از او، در آثار خود یاد کرده، محمد بن جریر طبری است. وی در شرح رویدادهای روزگار مازیار بن قارن، از علی بن ربین، با عنوان کاتب نصرانی وی یاد می‌کند.^۴ طبری کتاب *فردوس‌الحکمة* را نزد علی بن ربین فراگرفته^۵ و ادوارد براون به استفاده طبری از مطالب *فردوس‌الحکمة* اشاره کرده است.^۶ نویسندگان دیگری نیز از علی بن ربین یاد نموده‌اند،^۷ لیکن برخی وی را یهودی دانسته‌اند و این خود مبین آن است که این افراد به کتاب *فردوس‌الحکمة* نظری نیفکنده بودند.^۸

ابن‌ربین در میان دانشمندان و فرهیختگان پس از خود، از جایگاه و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده است. تا آنجا که آنان به نقل نظرات وی پیرامون طب^۹ و خط و نوشتار^{۱۰} مبادرت می‌نمودند. منابع کتاب‌های متعددی را در زمره تالیفات وی بر شمرده‌اند که غیر از *فردوس‌الحکمة* عبارتند از: *الامثال*، *بحر الفوائد*، *تحفة الملوك*، *حفظ الصحة*، *ارفاق الحياه*، *کناش الحضرة*، *منافع الاطعمة و الاشرية و العقاقیر*.^{۱۱} افزون بر این کتب، باید به *الدین و الدولة*^{۱۲} و *الرد علی نصاری*^{۱۳} نیز اشاره کرد. به‌هر حال از میان کتب

۱. طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۷، ص ۲۹۷ - ۲۹۲؛ ابن‌ربین طبری، *فردوس‌الحکمة*، ص ۵۱۸.
۲. برخی از اسلام آوردن او به دست معتصم عباسی سخن گفته‌اند، ابن‌ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۳۵۴.
۳. بغدادی، *هدیه العارفین*، ص ۶۶۹.
۴. طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۷، ص ۲۸۸ - ۲۸۷، ۲۹۲ و ۲۹۷. جای تعجب است که طبری هنگامی از ابن‌ربین سخن گفته که وی مسلمان شده و احتمالاً از دنیا نیز رفته بود، اما همچنان لقب نصرانی وی را آورده است!!
۵. حموی بغدادی، *ارشاد الارباب الی معرفة الادیب (معجم‌الادباء)*، ج ۵، ص ۲۴۶ و ۲۷۳.
۶. براون، *طب اسلامی*، ص ۷۳.
۷. ابن‌ندیم بغدادی، *الفهرست*، ص ۳۵۴.
۸. ابن‌القفلی، *تاریخ حکماء*، ص ۱۸۷؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ص ۴۱۴.
۹. ثعالبی نیشابوری، *الطف و اللطائف*، ص ۱۰؛ عمری، *مسالك الابصار*، ج ۲، ص ۱۹۶. خواص جوز گندم.
۱۰. ابن‌عبدربه، *عقد الفرید*، ج ۴، ص ۲۵۵.
۱۱. ابن‌ابی‌اصیبعه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ص ۴۱۴.
۱۲. از این کتاب در منابع کهن نامی به‌میان نیامده و «مینگانا» به سال ۱۹۲۲م. از روی نسخه‌ای منحصر به فرد که تاریخ استنتاج آن به ۶۱۶ ق. بازمی‌گردد؛ اقدام به چاپ آن نمود.
۱۳. علی بن ربین طبری خود به تالیف این اثر در *الدین و الدولة* اشاره کرده است. (*الدین و الدولة*، ص ۱۵۴) موریس بویجز در سال ۱۹۲۶م. نسخه‌ای از آن را یافته و به چاپ رساند.

یادشده امروزه تنها چهار اثر *الدين و الدولة*، *فردوس الحكمة*، *الرد على نصارى و الحفظ الصحة* باقی مانده که از آن میان *حفظ الصحة* هنوز به چاپ نرسیده و به صورت نسخه خطی موجود است.^۱ علی بن رین شرحی از سفر اکتشافی گروهی نوشته که از سوی مازیار به کوه دماوند اعزام شده بودند. ابن فقیه همدانی آن را گزارش کرده است.^۲ جالب اینکه این توصیفات بسیار شبیه آن چیزی است که حافظ ابرو^۳ چند قرن پس از این در این خصوص نوشته است.

آنچه در زندگی علمی ابن رین طبری مهم و قابل توجه است و می تواند به ترسیم سیمای آموزش در طبرستان کمک نماید، تربیت علمی او در همین ناحیه می باشد. او در مقدمه *فردوس الحكمة* نوشته است که مواد مورد نیاز برای تألیف آن را در طبرستان گردآورده و حتی نزدیک به فراغت از تألیف آن بود که ماجرای دستگیری مازیار رخ داد، و او از اتمام کتاب بازماند. بنابراین کتابی به اهمیت و عظمت *فردوس الحكمة* اگر در طبرستان تألیف شده باشد و از سویی در نظر آوریم که مؤلف آن، از آثار یونان و ایران و هند در تألیف کتابش بهره برده، آنگاه نمی توان وزن علمی طبرستان را نادیده گرفت. یک نکته دیگر که می تواند اهمیت و جایگاه ابن رین را روشن تر سازد، پیشگامی او در بیان برخی شیوه های درمانی است که شوربختانه به نام دیگران ثبت شده است. تشخیص بیماری عشق، آن هم با گرفتن نبض بیمار در *فردوس الحكمة* آمده است،^۴ ولی پورسینا آن را به نام خویش در کتاب *قانون گنجانده* و بسیار داد سخن داده که ما این شیوه را فراوان آزموده ایم.^۵ *فردوس الحكمة* حدود صد و پنجاه سال پیش از تولد پورسینا نگاشته شد.

غیر از سه دانشمندی که سخن گفتیم و می توان آنها را در زمره کسانی دانست که واسطه انتقال دانش های دخیله به جهان اسلام بوده اند، شماری نیز از همان آغاز به روند اسلامی شدن سرزمین های مفتوحه پیوستند و در حوزه علمی که به اصیله معروفند؛ به فعالیت پرداختند.^۶ این افراد

۱. بنگرید: مقدمه *فردوس الحكمة* به قلم محمد زبیر الصدیقی.

۲. ابن فقیه همدانی، *البلدان*، ص ۵۵۶؛ همو، *مختصر البلدان*، ص ۱۱۹ - ۱۱۸.

۳. حافظ ابرو، *جغرافیای حافظ ابرو*، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴. ابن رین طبری، *فردوس الحكمة*، ص ۵۳۸. البته ابن رین نیز این نوع تشخیص را به پیری دانشمند نسبت داده است که بیماری یکی از شاهزادگان روم را به این شیوه تشخیص داد.

۵. ابن سینا، *قانون*، ج ۲، ص ۷۱.

۶. علوم اسلامی را به دو دسته اصلی و دخیله تقسیم می کنند. علوم اصلی به آن دسته از علمی گفته می شود که برآمده از قرآن و سنت بوده و در اصل به شناخت ذات دین یاری می رساند، نظیر: صرف و نحو، کلام، تفسیر، حدیث، بلاغت، رجال و ... لیکن منظور از علوم دخیله تمام دانش هایی است که پیش از اسلام نیز در نزد ملل دیگر وجود داشت و مسلمانان از راه ترجمه کتب علمی مردمان دیگر به زبان عربی، با این دانش ها آشنا شدند، همانند: پزشکی، ستاره شناسی، هندسه، ریاضی، فلسفه و حکمت و ...

در شمار نخستین دسته از راویان حدیث بوده‌اند. از آن میان، سلیمان بن مهران، اسماعیل بن سعید الشالنجی، احمد بن صالح و مبارک طبری را باید نام برد.

سلیمان بن مهران الدماوندی ابومحمد الاعمش مولی بنی کاهل. وی در سال ۶۱ ق دیده به جهان گشود و ظاهراً پدرش مهران، از مهاجران به کوفه بود و سلیمان در آنجا رشد کرد. وی در احادیث و علوم دینی نام‌بردار بود. در سال ۱۴۸ هجری^۱ یا ۱۴۷ از دنیا رفت.^۲

اسماعیل بن سعید ابواسحاق الطبری الکسائی الشالنجی؛^۳ (الجرجانی) از او با عناوینی چون فقیه عالم،^۴ امام فاضل جلیل‌القدر^۵ یاد شده است. وی اهل استرآباد بود و به‌همین علت گاهی او را جرجانی و گاهی طبری‌الاصل دانسته‌اند. از آنجا که عنوان شالنجی نشانی بر پیشینه شغلی خانواده وی بوده، می‌توان تصور نمود که شالنجی از جمله کسانی بود که با ورود اسلام امکان دانش‌اندوزی و صعود به مراتب بالای اجتماعی را یافته و از فرصت ایجادشده نیز، به‌نحو مطلوب بهره برده است. ظاهراً او در آغاز به مکتب اهل رأی بود و بعدها آن را ترک گفته است^۶ و کتاب *البيان فی الفقه* و یا *البيان فی الفروع*^۷ را نیز در همین زمینه و در پیوند با مذهب ابوحنیفه به نگارش درآورده است.^۸ سرانجام اسماعیل بن سعید شالنجی در سال ۲۳۰ هجری^۹ و یا بنا به روایتی دیگر به سال ۲۴۶ ق^{۱۰} در استرآباد درگذشت. ظاهراً کتاب *البيان* او در طبرستان بسیار شناخته شده بود.^{۱۱} او کتاب دیگری باعنوان *فضائل الشیخین*^{۱۲} نیز به‌رشته تحریر درآورده بود.

احمد بن صالح، معروف به ابوجعفر المصری؛ پدرش سپاهی از اهل آمل طبرستان بود. احمد در

۱. سمعانی، *الانساب*، ج ۵، ص ۳۷۹؛ ج ۱۱، ص ۳۲؛ ابن عماد، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ج ۲، ص ۲۱۷؛ ابن الجوزی، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، ج ۸، ص ۱۱۰.
۲. همان، ص ۱۱۴.
۳. شالنگ معرب شالنج: نوعی پارچه که از آن گونی، پلاس و توبره می‌ساختند و به کسی که توبره، افسار و عنان می‌فروخت؛ شالنگی اطلاق می‌گشت.
۴. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۱، ص ۳۷۴.
۵. سمعانی، *الانساب*، ج ۸، ص ۲۸.
۶. ابن الجوزی، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، ج ۱۱، ص ۳۴۰.
۷. حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ج ۱، ص ۲۶۴.
۸. سمعانی، *الانساب*، ج ۸، ص ۲۸؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۶، ص ۹۰.
۹. همان؛ سمعانی، *الانساب*، ج ۸، ص ۲۹؛ حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ج ۱، ص ۲۶۴.
۱۰. ابن الجوزی، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، ج ۸، ص ۱۵۰.
۱۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۲۳، ص ۱۵۵.
۱۲. حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ج ۲، ص ۱۲۷۶.

سال ۱۷۰ ق در مصر متولد شد. از حافظان قرآن بوده و حدیث، فقه و علم نحو را نیز می‌دانست. زمانی به بغداد رفت و به مصاحبت با احمد بن حنبل پرداخت. از او احادیثی نیز نقل نموده‌اند و سرانجام در سال ۲۴۸ هجری درگذشت.^۱

مبارک طبری ظاهراً هم‌زمان با خلافت مهدی^۲ و چند خلیفه دیگر عباسی می‌زیست. دانسته نیست که آیا او همان است که ابن‌اسفندیار نامش را «انبارک» نوشته و گوید که در زمان هارون مسلمان شد و نام مبارک بر او نهادند^۳ یا نه؟ بعدها وی را آزاد کرده (مولی) مأمون خواندند و در سال ۲۱۰ هجری مأمون او را مأمور ساخت تا فدک را به فرزندان فاطمه^۴ بازپس دهد. شاید بتوان گمان نمود که وی به احتمال فراوان در دیوان ضیاع مشغول به کار بوده است. به‌هرروی، از او نیز در زمره راویان حدیث یاد شده است.^۵

در پایان باید به اسحاق بن ابراهیم صنعانی الطبری اشاره کرد که اصالتاً از اهالی طبرستان بود و در سده دوم به صنعاً^۶ در یمن کوچید و جزو کسانی بود که در آن منطقه به نقل حدیث می‌پرداخت و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند.^۷

به‌هرحال، این افراد در زمره کسانی‌اند که خیلی زود به جریان فرهنگ نوظهور اسلامی پیوسته و تلاش کردند تا از فضای ایجادشده به‌منظور پیشرفت اجتماعی، کمال بهره را ببرند. چراکه آن‌طور که از دقت در احوالات ایشان برمی‌آید، به‌علت محدودیت موجود در ساختار نظام طبقاتی جامعه ایران پیش از اسلام، امکان سوادآموزی و تغییر درجه اجتماعی برای آنها وجود نداشت. لیکن اکنون که اسلام افقی نو را در برابر آنها گشوده بود، لذا به بهره‌گیری از این فرصت پرداختند و در رابطه‌ای

۱. بخاری، تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۳۵۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۶۰؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۱۷. بغدادی از او حدیثی در خصوص فضائل علی^{علیه السلام} نقل نموده که می‌تواند بیان‌گر گرایش شیعی او باشد. (ابن‌الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، ج ۱۲، ص ۹؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۳) این‌جانب در کتاب ثقات ج ۸، ص ۲۵ از احمد بن صالح سخن رانده و گوید که او از کسانی چون ابن‌عیینه، عنبسه و ابن‌وهب حدیث نقل کرده، لیکن پدر وی را اهل بخارا دانسته است. احتمالاً او آمل طبرستان را با آمل زم در ماوراءالنهر اشتباه گرفته است.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۵۲؛ اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۸۱.

۳. ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۷۲.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۹.

۵. طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۸، ص ۷۲ - ۷۱؛ ابن‌الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، ج ۷، ص ۳۴۷ - ۳۴۶.

۶. ابن‌عدی، الکامل، ج ۱، ص ۳۴۳؛ ابن‌حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۳. ابونعیم اصفهانی وی را ساکن زبید دانسته است. (ابونعیم اصفهانی، کتاب الضعفاء، ص ۶۱)

۷. سمعانی، الانساب، ج ۵، ص ۴۷۲.

دوسویه، خدمات خود را تقدیم نظام فرهنگی جدید نمودند. به این ترتیب، اسلام امکان رشد اجتماعی را برای این افراد فراهم کرده و خود نیز از خدمات آنان به صورت شایان بهره‌گرفت.

تحلیل داده‌ها و نیل به یک فرضیه اثبات‌پذیر مبتنی بر این تحلیل

اکنون نگاهی دوباره به داده‌های ارائه شده می‌افکنیم تا توان آن در اثبات فرضیه مطرح شده سنجیده شود. در شرح حال بزیست آمد که او از طبرستان فراخوانده شد. از سوی دیگر می‌دانیم که در هیچ منبعی (لااقل آنچه نگارندگان دیده‌اند) به حضور وی در جندی‌شاپور و یا خراسان و نیز دیگر مراکز احتمالی علمی اشاره‌ای نشده است.^۱ افزون بر این، او هنگامی به محیط اسلامی دعوت شد که از پیشینه بسیار برجسته برخوردار بوده است؛ همین سابقه بلند علمی اوست که وی را در معرض توجه شخص نخست امپراتوری مسلمانان قرار داده است. تعلق خاطر او و فرزندانش به موطن اصلی نیز از مراجعات بعدی آنان به طبرستان هویداست. تسلط وی و فرزندش علی، به علوم مختلف از جمله نجوم، طب و معماری زمانی بوده که هنوز بغداد گام‌های علمی نخستین را در شکوفایی علوم آغاز کرده بود. از سوی دیگر سیمت معلمی بزیست نسبت به پسران موسی بن شاکر که نخستین دانشمندان پرورش یافته در محیط بغداد بوده‌اند، نشان می‌دهد منشاء دانش آل منجم جایی غیر از بغداد بوده است. عمر بن فرخان نیز از طبرستان فراخوانده شد. او نیز پس از اندوختن دانش و رسیدن به مراتب علمی، نظر حاکم مسلمین و اطرافیانش را به خود جلب کرد. نام او نیز در میان دانشمندان جندی‌شاپور و یا دیگر مراکز علمی نیامده است. نکته مهم درباره او، عدم تسلطش به زبان سریانیست؛ چراکه در گزارش‌ها تصریح شده که کتاب‌های دوروتوس را شخصی دیگر برای ابن فرخان به پهلوی ترجمه کرده است. این امر نشان می‌دهد که او، دوران علم‌آموزی را در جندی‌شاپور سپری نکرده و اگر چنین بود، انتظار می‌رفت دانشمندی در اندازه و قواره وی به زبان علمی در آن محیط آگاه باشد!

علی بن ربن طبری بیش از دیگران می‌تواند در اثبات فرضیه مطرح شده کمک نماید. چراکه او افزون بر زاده شدن و نمو یافتن در طبرستان، به مشاهده و تجربه درباره پدیده‌های مختلف این دیار پرداخته است. وی در *فردوس‌الحکمة* مطالبی درباره کشاورزی، هواشناسی (علم‌الانواء)، زمین‌شناسی، مردم‌شناسی، حیوان‌شناسی و گیاه‌شناسی طبرستان ارائه کرده است.^۲ همچنین به روشنی بیان نمود که مطالب و مواد مورد نیاز برای تألیف کتاب یادشده را در طبرستان گردآوری کرده و نزدیک بوده تا کتاب را به پایان برد، ولی رخدادی او را مجبور به ترک وطن نموده است.^۳

۱. رک: نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران*، ص ۹۰ - ۴۸.

۲. ابن ربن طبری، *فردوس‌الحکمة*، ص ۱۵، ۲۵، ۳۶، ۴۹، ۱۴۲، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۴۶، ۵۰۶، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۴۱ و ۵۹۳.

۳. ابن ربن نوشته است: «فلما شارفت الفراغ منه عرض لي عارض من الدهر از عجنی عن بلادی...» (همان، ص ۲)

شیوه علمی و تجربی او در مطالعه طبیعت و محیط اطراف، یادآور شیوه ابوریحان بیرونی است که حدوداً دو سده پس از ابن‌ربن می‌زیسته است.^۱ برای دریافت صحت گفتار اطبا یونان، به گفتگو با کسانی می‌پرداخته که در جنگ‌ها شرکت داشته و زخمی شده، و یا زخمی‌ها و کشته‌شدگان را دیده‌اند. جالب اینکه این کار را در طبرستان انجام داده است.^۲ نکته دیگری که در زندگی وی جلب توجه می‌کند، تسلط وی بر زبان سریانیست. او خود نوشته است که در ایام نوجوانی، زمانی را در موصل سپری کرده است^۳ و این منشاء یادگیری زبان یادشده را می‌رساند. همچنین روشن می‌سازد که زبان علمی در طبرستان، همان پهلوی بوده و اگر کسی از طبرستانی‌ها درصدد یادگیری آن برمی‌آمد، می‌بایست به مراکز سریانی زبان مراجعه می‌کرد. از همین جاست که شاهدیم عمر بن فرخان سریانی نمی‌دانسته است.

با توجه به نکات یادشده و به یادداشتن این نکته که طبرستان پیوسته با حکومت مرکزی عربی اموی و عباسی ناسازگار بوده و نیز با درنظر آوردن گرایش شیعی این دیار، می‌توان احتمال داد علی‌رغم وجود نظام تعلیم و تربیت بالنده در این ناحیه، مورخان مسلمان علاقه‌ای به برجسته نمودن آن نشان نداده‌اند. این عدم‌تمايل می‌تواند ریشه در حوادث سیاسی این منطقه داشته باشد که پی‌گیری آن مجال دیگری می‌خواهد.

نتیجه

با توجه به مطالب پیش‌گفته و معرفی دانشمندان طبری و آثار علمی آنان، به‌نظر می‌رسد که می‌توان در تاریخ علم و دانش در سده‌های نخستین اسلامی دیدگاهی نو یافت. در طبرستان دو سده نخست هجری، علوم مختلفی چون طب، ریاضیات، نجوم، مکانیک (علم‌الحیل)، معماری در سطوح عالی قابل تعلیم و تعلم بوده است. تصریح منابع، به فراخوانی دانشمندان طبری به دربار خلفا و یا حتی اجبار آنان به پذیرش منصب در دربار و نیز وسعت دانش و تألیف آثار متنوع نزد دانشمندان طبری، ناگزیر ما را به این فرضیه سوق می‌دهد که طبرستان در سه سده نخست هجری، مرکزی پویا برای کارهای علمی بوده است. گزارش‌ها و شواهد ارائه‌شده در این پژوهش و تحلیل مبتنی بر آن، می‌تواند واقعیتی را آشکار سازد و آن اینکه شایسته است طبرستان را به فهرست مراکز علمی ایران عصر ساسانی افزود؛ مراکزی که در انتقال دانش به تمدن اسلامی نقش داشته‌اند.

۱. ابن‌ربن طبری در موارد بسیاری به مشاهدات و تجربیات مستقیم خویش اشاره دارد و این همان شیوه‌ایست که مورخان تاریخ علم، بیرونی را به‌سبب آن می‌ستایند.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان، ص ۳۸۳.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی اصیبعه، موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن قاسم سعدی الخزرجی، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، تحقیق نزار رضا، بیروت، دار المکتبة الحیة، بی تا.
۲. ابن ابی الرجال الشیبانی، *البارع فی علم النجوم*، خطی، (عکسی) محل نگهداری کتابخانه دانشگاه ملک سعود، بخش نسخ خطی، شماره ۴۷۹۹.
۳. ابن ربن طبری، ابوالحسن علی، *الدین و الدولة*، تحقیق عادل نویهض، بیروت، دار الافاق الجدیة، ۱۳۹۳ ق.
۴. _____، ابوالحسن علی، *فردوس الحکمة*، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، برلین، مطبعة آفتاب، ۱۹۲۸ م.
۵. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۶. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹.
۷. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد بن عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲ م.
۸. ابن القفطی، جمال‌الدین ابی الحسن، *تاریخ الحکماء*، تصحیح ژول لیبیر، بغداد، مکتبة المثنی، بی تا.
۹. ابن حجر، *لسان‌المیزان*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱ م.
۱۰. ابن خلکان، *وفیات الایمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار الثقافة، بی تا.
۱۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *قانون*، بیروت، دار صادر، بی تا.
۱۲. ابن صاعد اندلسی، صاعد بن احمد، *التعریف بطبقات الامم*، تصحیح و تحقیق غلامرضا جمشیدنژاد اول، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶.
۱۳. ابن طاووس، ابوالقاسم علی بن موسی، *فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳.
۱۴. ابن عبد ربه اندلسی، احمد بن محمد، *عقد الفرید*، تحقیق عبدالمجید الترچینی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. ابن عبری، گریگوریوس ملطی، *تاریخ المختصر الدول*، تحقیق آنطون طالحانی الیسوعی، بیروت، دار الشرق، ط ۲، ۱۹۹۲ م.
۱۶. ابن عدی، ابوالاحمد عبدالله الجرجانی، *الکامل*، تحقیق یحیی مختار عزاوی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ ق.

۱۸. ابن عماد حنبلی دمشقی، *شذرات الذهب فی اخبار من الذهب*، تحقیق الأرناؤوط، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر، ۱۹۸۶ م.
۱۹. ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد بن اسحاق، *البلدان*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ ق.
۲۰. ابن فقیه، احمد بن اسحاق الهمدانی، *مختصر البلدان*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ ق.
۲۱. ابن ندیم بغدادی، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، تهران، تجدد، ۱۳۵۰.
۲۲. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، *الأغانی*، تحقیق سمیر جابر، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۲۳. ابونعیم اصفهانی، *کتاب الضعفاء*، تحقیق فاروق حمادة، دارالبيضاء، دار الثقافة، ۱۴۰۰ ق.
۲۴. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۵ ق.
۲۵. اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین، *مقاتل الطالبین*، تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۲۶. اولیری، دلیسی، *انتقال علوم یونانی به عالم اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲، ۱۳۷۴.
۲۷. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، *تاریخ الصغیر*، تحقیق محمود ابراهیم زائد، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۲۸. برزگر، اردشیر، *تاریخ تبرستان*، پژوهش و تصحیح محمد شکر فومشی، مجموعه ۳ جلدی، تهران، رسانش، چ ۲، ۱۳۸۸.
۲۹. بروان، ادوارد، *طب اسلامی*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۳۰. بروکلیمان، کارل، *تاریخ الادب العربی*، ترجمه عبدالحلیم النجار و سید یعقوب بکر، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۹ ق.
۳۱. بغدادی، اسماعیل پاشا، *هدیه العارفين*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۲. بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۶ م.
۳۳. _____، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبه هلال، ۱۹۸۸ م.
۳۴. بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
۳۵. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، *تمة صوان الحکمة*، ویراسته محمد شفیع، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۳۵ م.

۳۶. تقی‌زاده، سید حسن، *تاریخ علوم در اسلام*، به کوشش عزیزالله علی‌زاده، تهران، فردوس، ۱۳۷۹.
۳۷. تنوخی، ابوعلی محسن بن علی، *الفرج بعدالشدّة*، تحقیق عبود شالچی، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۳۸. _____، *نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة*، تحقیق مصطفی حسین عبدالهادی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق.
۳۹. تیمورپاشا، احمد، *أعلام المهندسين فی الاسلام*، قاهره، مؤسسة مصریة للطباعة الحدیثة، ۱۳۷۷ ق.
۴۰. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، *اللطف و اللطائف*، تحقیق محمود عبدالله الجادر، بغداد، دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد، ۲۰۰۲ م.
۴۱. جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس، *الوزراء و الکتّاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، تابان، ۱۳۴۸.
۴۲. جوهری، احمد بن عبیدالله، *مقتضب الاثر فی نص علی الائمة الاثنی عشر*، قم، مکتبه الطباطبایی، بی‌تا.
۴۳. حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۴۴. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی، *جغرافیای حافظ ابرو*، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
۴۵. حلبی، علی اصغر، *تاریخ تمدن اسلام*، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲.
۴۶. حموی بغدادی، یاقوت، *ارشاد الاریب الی معرفة الادیب (معجم الادیب)*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.
۴۷. _____، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، ط ۲، ۱۹۹۵ م.
۴۸. خطیب بغدادی، ابوبکر محمد بن علی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۴۹. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، *حیب‌السیر*، تهران، خیام، چ ۴، ۱۳۸۰.
۵۰. دفاع، علی عبدالله، *رُواد علم الفلک فی الحضارة العربیة و الاسلامیة*، ریاض، مکتبه التوبة، ۱۴۱۴ ق.
۵۱. دوست‌خواه، جلیل، *اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان*، گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه، ۲ ج، تهران، مروارید، چ ۱۳، ۱۳۸۸.
۵۲. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چ ۴، ۱۳۷۱.
۵۳. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ط ۲، ۱۹۹۳ م.

۵۴. _____، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۸۲ ق.
۵۵. ذهبی، عمر عبدالسلام تدمری، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق حسین اسد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق.
۵۶. راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، نگاه، ج ۲، ۱۳۸۲.
۵۷. الزرکلی، خیرالدین، *الأعلام*، بیروت، دار العلم للملایین، ط ۸، ۱۹۸۹ م.
۵۸. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۹۶۲ م.
۵۹. صاحب بن عباد، *دیوان الصحاح بن عباد*، شرح و تقدیم ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۲ ق.
۶۰. صباغ، جرج، *زندگی‌نامه علمی دانشمندان اسلامی (مقاله بنوموسی)*، ترجمه احمد بیرشک، ویراستار حسین معصومی همدانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
۶۱. صفاء، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس، ۱۳۷۸.
۶۲. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ابیک، *الوافی بالوفیات*، تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۶۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ط ۲، ۱۹۶۷ م.
۶۴. عزیزی، محمدحسین، «پیشینه مدرسه گندی‌شاپور، مهم‌ترین مرکز پزشکی در دوره باستان»، *فصلنامه طب و تزکیه*، سال ۱۹، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۹.
۶۵. عمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی، *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، ابوظبی، المجمع الثقافی، ۱۴۲۳ ق.
۶۶. عیاشی، ابوالنصر محمد بن مسعود، *التفسیر*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۱ ق.
۶۷. عیسی بک، احمد، *تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام*، ترجمه نورالله کسائی، تهران، مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران، ۱۳۷۱.
۶۸. غنیمه، عبدالرحیم، *تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی*، ترجمه نورالله کسائی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۷۷.
۶۹. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، تهران، قطره، ج ۲، ۱۳۷۶.

۷۰. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۷۱. کحاله، عمررضا، *معجم المؤلفین*، بیروت، مکتبه المثنی و دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
۷۲. کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، چ ۶، ۱۳۶۸.
۷۳. کلبرگ، اتان، *کتابخانه ابن طاووس*، ترجمه سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۱.
۷۴. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۷۵. کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، *قابوس‌نامه*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، فردوس، ۱۳۵۸.
۷۶. مجلسی، محمدباقر، *الاختیارات*، چاپ سنگی، ایران، بی‌تا.
۷۷. محمدی ملایری، محمد مهدی، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران، توس، ۱۳۷۹.
۷۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، بیروت، دار صعب، بی‌تا.
۷۹. _____، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت، دار الاندلس، ۱۹۶۵ م.
۸۰. معلمی، مصطفی، «نگاهی نو به دانشمند تبرستان، علی بن ربیع طبری»، *فصلنامه استاره سو*، پیش شماره دوم، زمستان ۱۳۸۹.
۸۱. ممتحن، حسینعلی، *سرگذشت جندی‌شاپور*، اهواز، انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور، ۱۳۵۰.
۸۲. مؤلف ناشناس، *نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب*، تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
۸۳. مینویی، مجتبی، *تصحیح‌نامه تنسر*، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴.
۸۴. نالینو، کرلو، *علم الفلك تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی*، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة، بی‌تا.
۸۵. نبی، ابوالفضل، *تقویم و تقویم‌نگاری در تاریخ*، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
۸۶. نجاشی، ابوالعباس، *الرجال*، تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۸۷. نجم‌آبادی، محمود، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم، ۱۳۷۵.

- ۸۸ نوری، نظام‌الدین، *تاریخ ادبیات مازندران*، ساری، زهره، ۱۳۸۰.
- ۸۹ وراوینی، سعدالدین، *مرزبان‌نامه*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، بی‌جا، کتاب‌فروشی فروغ، ۱۳۵۸.
- ۹۰ ولایتی، علی‌اکبر، *فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷.
- ۹۱ هارونی، ابوطالب یحیی بن حسین، *تیسیرالمطالب فی امالی ابی‌طالب*، تحقیق عبدالله بن حمود العزی، اردن، مؤسسة الامام زید بن علی الثقافية، ۱۴۲۲ ق.
- ۹۲ هونکه، زیگرید، *فرهنگ اسلام در اروپا*، ترجمه مرتضی رهبانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
- ۹۳ یارشاطر، احسان، *حضور ایران در جهان اسلام*، ویرایش جرج صباغ و ریچارد جی هووانسیان، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، مروارید، ۱۳۸۱.
- ۹۴ یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، *البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق.
95. Holden, James H., *A History of Horoscopic Astrology*, Tempe, second edition, American Federation of Astrologers, Inc, 2006.

Archive of SID